هفته نامهٔ

مجاهد

وآنان که در راه ما با جان ومال جهادکردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است
قرآن کریم

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

سرمقاله

۲۶ دلو روز پیروزی مردم افغانستان و شکست اتحاد شوروی
ص۲

تهاجم قانونی غرب در کشورهای اسلامی
ص۶

دور ششم – سال نهم – شمارهٔچهل و شش ۲۴ دلو- ۱۳۸۸ – ۲۸ صفرالمظفر ۱۴۳۱ 13 February 2010

پیام تسلیت استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان و رئیس جبههٔ ملی

به مناسبت حادثهٔ المناک طوفان و برف کوچ سالنگ

حادثهٔ المناک طوفان برف باری و برف کوچ روز دوشنبه در سالنگ که تا هنوز بیش از ۱۶۰ نفر کشته و صدها نفر مجروح قربانی داشته است، موجب تأثر و تألم شدید ما گردیده است.

من اصالتاً از جانب خویش و به نمایندگی از جمعیت اسلامی افغانستان و جبههٔ ملی، در حالی که برای همهٔ کشته شدگان و قربانیان این حادثهٔ المناک از خداوند تبارک و تعالی رحمت و مغفرت می طلبم و به مجروحان شفای عاجل و به بازماندگان و بستگان آنان صبر جمیل می خواهم. از همه نهادها و آنانی که در نجات و یاری رسانیدن به قربانیان این حادثه سعی و تلاش نمودند، از خداوند اجر و پاداش بزرگ خواستارم.

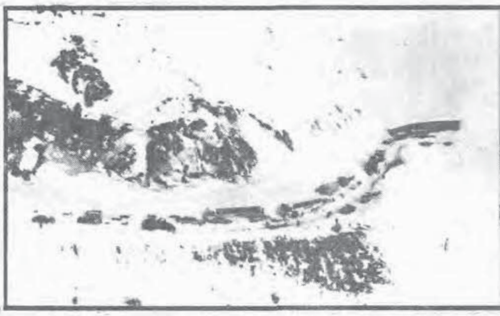
این را نیز گفتنی می دانم که مع الأسف حکومت نتوانسته است برای جلوگیری از چنین حادثهٔ فاجعه بار قابل پیش بینی و عادی تدابیر لازم را اتخاذ کند و یا لااقل پس از بروز علایم نخستین آن از وخامت و گستردگی آن با اعلام خطر و متوقف کردن عبور و مرور وسایط حمل و نقل مانع تلفات و خسارات بیشتر شود.

لهذا ما خواهان بررسی های لازم در این زمینه هستیم تا موارد ضعف و ناتوانی مشخص شود و شایسته نیست که از کنار همچون یک حادثهٔ المناک و فاجعه بار به سادگی بگذریم.

یک بار دیگر برای همه کشته شدگان این حادثهٔ غم انگیز از خداوند بزرگ بهشت برین و برای مجروحان آن شفای عاجل و برای بازماندگان آن صبر و سلوان می طلبم.

اناالله و انا الیه راجعون

کابل/۲۲دلو۱۳۸۸





برف کوچ در سالنگ فاجعهٔ انسانی ببار آورد

طوفان و برف کوچ های سنگین در شاهراه سالنگ که در دوشنبه هفته گذشته رخ داد، تلفات وسیع انسانی بر جای گذاشت، طبق گزارش ها تا کنون حدود ۱۸۰ جنازه کشف شد و حدود ۱۵۰ زخمی که حالت برخی آن ها وخیم خوانده شده به شفاخانه ها منتقل گردیده اند.

برف کوچ و طوفان در ساحهٔ میان قبر کلینر و پول خاکی، در قسمت جنوبی گذرگاه سالنگ در فاصلهٔ حدود ۴ کیلو متر صورت گرفته و وسایط و موتر های زیادی در میان لایه های ضخیم برف گیر افتیده اند، برخی موترها از جاده لغزیده و به درون درها و شیب ها واژگون شده اند.

در حالی که دولت ادعا می کند، عملیات وسیع نجات را راه اندازی نموده است، اما گمان برده می شود، شماری زیاد موتر ها با مسافرین در زیر برف کوچ و در عمق دره ها سقوط نموده باشند که تنها با آب شدن برف ها در بهار می توان اجساد تمام شهیدان را به دست آورد.

رسانه های تصویری حوادث و رخ داد های درد ناکی را از حادثهٔ برف کوچ سالنگ به نمایش گذاشتند، در یک حادثه که مردم کودکی را از زیر برف زنده بیرون می آورند، کودک اصرار می کند مادرش را نجات دهند، اما آن مادر برای نجات فرزندش او را در بغلش گرفته و خودش جان داده است. در مورد دیگر، مردی در حالی که از سرما می لرزد کودکش را نشان می دهد که مرده است.

کسانی دیگری حکایت کرده اند که چگونه شاهد سرد شدن و مردن عزیزان همراهان خویش در درون موتر ها بودند، اما نمی توانستند هیچ کاری برای نجات آنان انجام دهند. شماری ساعت ها فر یاد زدند و تلفون کردند، اما کسی به داد آنها نرسید و سر انجام به جسدهای یخ بسته تبدیل شدند. **ادامه درص۷**

د سلواغې شپږ ویشتمه د ښکیلاکګرو لپاره یو ګټور کتاب

د سلواغې شپږویشتمه نېټه د افغانانو په تاریخ کې هغه ورځ ده چې له ویاړو ډکه او د دغه بې وزله ولس دپېژند ګلوی مظهر دی. له نن څخه یوویشت کلونه وړاندې پدې ورځ د پخواني شوروي اتحاد هغه قواوې خپل هیواد ته د ماتې له سوغات سره ستنې شوې چې ورڅخه لس کلونه وړاندې د غوېې په اومه نېټه د واک ګدۍ ته رسېدلو کودتاچیانو له رژیم لخوا رابلل شوې وې، خو د افغان میړني ولس خاوره اشغال او ارزښتونه یې له پښو لاندې کړي او په جنوب کې ګرمو اوبو ته ځانونه ورسوي.

خو د افغانستان د مسلمان او میړني ولس د تاریخي او سپیڅلی جهاد په برکت د شاوخوا لسو کلونو په موده کې بېرته دې ته اړ شوې چې له ښکیلاکګرو ماتوونکې ولس له خاورې څخه ووځي او د کمونیزم د اویا کلنې امپراطورۍ عروج نور مخ پر زوال شي او په قلمرو یې لمر نه ډوبېدونکې واکمنې نوره د تاریخ کېسه شي او هم ورسره ګرم سمندرګي ته د رسېدلو آرمان له ځانونو سره پداسې حال کې بېرته یوسي چې د امو به پول باندې وروستي پوړې **پاتې پر۷مخ**

جرگهٔ صلح یا جرگهٔ مشورتی
ص۳

کنفرانس مونیخ و بحث اجباری شدن خدمت سربازی در کشور
ص۲

بن بست سیاسی و نظامی کشور به کجا خواهد انجامید؟
ص۵

اجمل خټک د درد او احساس شاعر
۵مخ

مجاهد

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان
مؤسس: استاد برهان الدین ربانی
سال تأسیس: ۱۳۵۷ خورشیدی
ناشر : دفتر فرهنگی
زیر نظر هیأت تحریر
آدرس: کابل، عقب سینما بهارستان، کوچهٔ قصابی، دست چپ، کوچهٔ چهارم
شمارهٔ تلفن: ۰۷۰۲۸۵۱۳۹ و ۰۷۰۸۸۲۷۸۹۰
Website: www.mujahedweekly.com
E-mail: Mujahid1357@Yahoo. com

سرمقاله

۲۶ دلو روز پیروزی مردم افغانستان و شکست اتحاد شوروی

در ٢٦ دلو، ١٣٦٨ آخرین سر باز اتحاد شوروی از افغانستان خارج شد و با این رخ داد، اشغال ده ساله کشور توسط ارتش شوروی پایان یافت.

تجاوز اتحاد شوروی یک پهلوی بحران، فاجعه بار در کشور بود، پهلو دیگر این بحران، به میان آمدن رژیمی بود که به اتحاد شوروی وابستگی داشت و از کریملین اطاعت می کرد، این رژیم با مردم افغانستان بیگانه بود و به باور ها و خواسته های مردم ایمان نداشت، اگرچه رژیم مزدور پیش از تجاوز اتحاد شوروی به میان آمده بود و مدتی پس از خروج شوروی نیز ادامه یافت، اما روشن بود که بدون اتکا به آن امپراطوری تجاوزگر، توان ایستادگی در برابر مجاهدین و مقاومت مردم افغانستان را نداشت و سر انجام سرنگون گردید و میراث سیاه و جنایات بی شمار که نمونه آن گور های دسته جمعی است بجا گذاشت.

٢٦ دلو ثابت ساخت که تصمیم رهبران تجاوز کار اتحاد شوروی برای اشغال کشور و حمایت از رژیم وابسته خلق و پرچم، یک تصمیم اشتباه آمیز و جنایت کارانه بوده است.

٢٦ دلو ثابت ساخت که هیچ قدرتی هر چند که از بیشترین و بهترین ابزار جنگی برای کشتار انسان ها برخوردار باشد نمی تواند ملتی را که از آزادی، ارزش های دینی و هستی خویش دفاع می کند، به زانو در بیاورد. خروج اتحاد شوروی ثابت ساخت که ملت مسلمان افغانستان و مجاهدین توانستند به پیروزی نظامی دست یابند و تجاوز گران شوروی را با شکست سختی روبرو سازند، با درنظرداشت این حقیقت می توان تحولات سیاسی و جغرافیایی در پایان قرن بیستم را که شماری زیادی از ملت ها به آزادی دست یافتند و خطر جنگ هسته ای وجنگ جهانی سوم از سر مردم دنیا برداشته شد، محصول مقاومت مجاهدین و مردم افغانستان نخواند. اما جهان به این قربانی های مردم افغانستان هیچ ارزشی قایل نشد. پس از پیروزی مجاهدین نه تنها این که جهان آمادهٔ هیچ نوع همکاری با افغانستان نشد، بلکه برای تخریب روند حکومت سازی و نا کام ساختن مجاهدین دست به کار گردید و برای ایجاد جنگ های داخلی بر نامه ریزی کرد.

پی آمد های این سیاست اشتباه نه تنها این که به مردم افغانستان آسیب های شدیدی وارد کرد، بلکه سر انجام گریبان خود شان را نیز گرفت و دانستند که بی توجهی به افغانستان به منافع آن ها نیز صدمه می رساند.

حالا که جامعه جهانی گویا به افغانستان توجه نموده و در کشور ما حضور دارد، باید از اشتباهات فراوان اتحاد شوروی درس بگیرد. حمایت از یک جریان فاقد روح ملی و حمایت مردمی و تحمیل یک یا چند آدم برگروهٔ مردم افغانستان اشتباهی بود که شوروی ها مرتکب آن گردیدند، متأسفانه دیده می شود، مهمانان امروزی نیز خواسته و یا نخواسته پا جای پای شوروی می گذارند و به خواسته های بخش های از مردم افغانستان و ارزش های فرهنگی و اجتماعی جامعه، توجه لازم انجام نمی دهند.



کنفرانس مونیخ و بحث اجباری شدن خدمت سربازی در کشور

احمد مهدی

کنفرانس سالانهٔ امنیتی مونیخ در آغاز هفتهٔ گذشته در آلمان برگزار گردید. این کنفرانس که در سال ۱۹۶۰ توسط یک جنرال آلمانی ضد نازی به نام "رشمنتن" اساس گزاری شد، به منظور بحث روی عمده ترین مسایل امنیتی و دفاع جهان، برگزار می گردد.

در این کنفرانس تصمیمی گرفته نمی شود و همه بیانه ها و بحث ها، رایزنی و ابراز نظر می باشد.

در کنفرانس امسال افغانستان موضوع محوری بحث ها بود، تشدید جنگ و شورش در افغانستان و تصمیم امریکا و دیگر اعضای ناتو به منظور افزایش نیرو و همچنان، افزایش نیروهای نظامی افغانستان و بومی کردن امنیت در کشور، مسایل عمدهٔ مورد بحث در کنفرانس ها و اظهار نظرهای اشتراک کنندگان کنفرانس بود.

در این کنفرانس که رئیس جمهور کرزی شرکت نموده بود، موضوعی را مطرح کرد که مورد توجه رسانه های خارجی و داخلی قرار گرفت، این موضوع اجباری ساختن خدمت سربازی در کشور بود.

مطرح شدن بحث اجباری کردن خدمت سربازی با مخالفت مردم افغانستان روبرو شد و رسانه های داخلی آن را مورد انتقاد شدید قرار دادند.

اجباری کردن خدمت سربازی اگرچه طبق گفته های آقای کرزی در افغانستان سابقهٔ طولانی دارد، اما در شرایط کنونی قابل تطبیق نبوده یک نظریهٔ سطحی و عجولانه و غیرعملی است. عمده ترین موانعی که پیش روی این طرح قرار دارد چنین است:

۱– ضعف انگیزه برای سربازی:

مهمترین عاملی که می تواند یک سرباز را در جبهه و در برابر دشمن نگهدارد، انگیزه است، در صورت اجباری ساختن خدمت سربازی، باید سربازان در برابر دولت احساس وفاداری داشته باشند و دفاع از دولت را به مفهوم دفاع از مردم، وطن و عقیده و ایمان خویش بدانند و باور داشته باشند که در چنین مبارزه و جنگی، در راه درست گام بر می دارند و رضای خداوند و مردم را به دست می آورند.

اما در شرایط حاضر، شمار سربازانی که چنین باوری داشته باشند، بسیار اندک

اجباری شدن سربازی تصمیمی است که به زندگی تمام شهروندان و تمام خانواده ها بستگی دارد. در مورد این کار بزرگ، هیچ فرد حتی کسی که ادعای ریاست و رهبری کشور را دارد، حق تصمیم گیری ندارد. این موردی است که باید تمام مردم افغانستان در تصمیم گیری روی آن شرکت داشته باشند.

است، چنانچه در زمان حکمروایی دولت های کمونیستی طرفدار شوروی در افغانستان، سربازان هیچ وفاداری به دولت نداشتند و کسانی که جبراً به خدمت عسکری سوق داده می شدند در نخستین فرصت با سلاح خویش فرار می کردند و حتی به صفوف مجاهدین می پیوستند.

دولت به منظور جلوگیری از فرار سربازان، پیرامون سنگرها و پایگاه های نظامی، مین گذاری می کرد، اما این کار نمی توانست جلو فرار آنان را بگیرد. در جبههٔ دیگر یعنی مجاهدین، که از چنین انگیزه برخوردار بودند، آمادگی داشتند بدون هیچ توقعی بجنگند و شهید شوند و هیچگاه تن به تسلیم شدن نمی دادند و عقب نشینی و فرار را نمی پذیرفتند.

اگر چنانچه دولت کنونی نیز با زور بخواهد مردم را به خدمت عسکری سوق دهد، اگر جوانان آمادهٔ پیوستن به مخالفین نباشند، مطمئناً از صفوف نیروهای مسلح فرار خواهند کرد. اکنون این امکان تقریباً برای اکثریت جوانان میسر است که مدت دو سال سربازی را در ایران و یا پاکستان سپری کنند و درآمدی هم برای خانواده های خویش به دست آورند.

در شرایط کنونی که ده ها هزار جوان مشغول خدمت در اردو و پولیس می باشند، این کار را یک شغل می دانند و از این طریق با گرفتن حقوق مصارف خود و خانواده های شان را تأمین می کنند، دولت نیز این موضوع را درک می کند و اخیراً جهت جلوگیری از فرار سربازان و استخدام سربازان بیشتر به حقوق سربازان افزوده است، در صورتی که دولت بخواهد حقوق این سربازان را نپردازد و یا آن را کم کند، بدون شک آن ها شغل سربازی را کنار خواهند گذاشت. البته با این وجود نیز، کار و خدمت سربازان کشور قابل قدر است و این حقوق با فداکارهای بزرگی که انجام می دهند به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

۲– موجودیت فساد گسترده در ادارات افغانستان:

جای شکی وجود ندارد که ادارات حکومت افغانستان قانون را به صورت لازم تطبیق نمی کنند و در سطح گسترده، استفاده جویی و سرکشی از قانون وجود دارد.

اجباری کردن سربازی، زمینهٔ دیگر ظلم و بی عدالتی و استفاده جویی را به میان می اورد. کسانی که امکانات در اختیار دارند با استفاده از رشوت و واسطه از خدمت سربازی فرار خواهند کرد و کسانی به خدمت گرفته خواهند شد که قدرت پرداخت رشوه و یافتن واسطه را ندارند و با رفتن جوانان شان به خدمت سربازی، با مشکلات اقتصادی، بیشتری روبرو خواهند شد.

۳– نبود سرشماری و ثبت جمعیت:

از ۳۰ سال بدین سو کشور دچار جنگ و ناآرامی است، در این مدت هیچ نوع شمارشی از جمعیت کشور صورت نگرفته و اکثر مردم فاقد مدارک و اسناد تابعیت می باشند.

بدون سرشماری جمعیت و ثبت شهروندان، جلب و جذب جوانان ناممکن به نظر می رسد، در چنین شرایطی زمینهٔ سوء استفاده و ارتکاب بی عدالتی و ظلم، بیش از هر زمانی مساعد تر می باشد. **ادامه در ص ۶**

جرگهٔ صلح یا جرگهٔ مشورتی



وحید مژده

کسانی که در چنین لویه جرگه ای به نمایندگی از اقوام شرکت می کنند، به اندازهء یک وکیل همین ولسی جرگه فعلی از حمایت مردمی برخوردار نخواهند بود. کسانی دور هم جمع خواهند شد و پولهائی به مصرف خواهد رسید و وقت زیادی هم صرف خواهد شد اما در نهایت ما خواهیم دید که هنوز سرجای اول خویش ایستاده ایم و قدمی به جلو برداشته نشده است

در لزوم ضرورت تامین امنیت و صلح در افغانستان هیچکس تردیدی ندارد اما اینکه رسیدن به صلح تا کدام حد ممکن خواهد بود با توجه به چالش های فراراه این روند، شک و تردید فراوان است.

مهمترین چالش در این رابطه پیش شرط های دوطرف است که راه را بر تفاهم بسته است. در حالیکه طالبان می گویند در هر نشستی به منظور صلح باید اولین مادهء اجندای مذاکره خروج بدون قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان باشد، جامعهء جهانی و به تبعیت از آن حکومت افغانستان به این باور است که مخالفین مسلح دولت در قدم اول باید نظام موجود و قانون اساسی افغانستان را بپذیرند. مذاکره با مخالفینی که این شرایط را نپذیرند امکان پذیر نیست. با توجه به عنوان نمودن چنین شرایطی از هردو جانب، آیا می توان به این باور بود که مذاکره میان دو طرف ممکن است؟

حکومت افغانستان بارها اعلام داشته که با مخالفین مسلح دولت در رابطه بوده و با آنها مذاکرات خوبی هم انجام داده است. از مذاکرات در سعودی و در امارات متحدهء عربی بارها شایعاتی بگوش رسید اما حکومت هیچگاه از کسانی که با آنها مذاکره کرده است نام نمی برد. این مسئله خود نشان می دهد که یا اصلا مذاکره ای صورت نگرفته و یا با کسانی صورت گرفته است که نمایندگی از مخالفین مسلح دولت نمی کنند.

سخنگوی رئیس جمهور کرزی می گوید رئیس جمهور بزودی نظر خود در مورد جرگهء صلح، کنفرانس کابل و تشکیل شورای صلح بیان خواهد نمود و افرادی را خواهد گماشت تا زمینه را برای این گردهمائی که در بهار دایر خواهد شد مساعد سازند. در حالیکه از چندسال به اینطرف کمسیونی از همین دست برهبری آقای مجددی بمیان آمده که مصارفی و برو وبیائی داشته که ادعا می شود هزاران طالب را تشویق به پیوستن به پروسهء صلح نموده است. اکنون به نظر می رسد که حکومت از کار این کمسیون زیاد راضی نیست که به ایجاد یک نهاد دیگر بنام شورای صلح اقدام نموده است.

حکومت در بهار سال آینده تدارک یک جرگه را برای گفتگو با مخالفین خواهد گرفت که در آن رهبران طالبان شرکت نخواهند داشت.

مشخصهء مهم جرگه ای که به منظور صلح وتفاهم دایر می گردد اینست که هردو طرف دعوا باید در آن نماینده داشته باشند. در چنین جرگه ای، اعضای جرگه برای رفع مشکل میان دوطرف، از هردو جانب کسب اختیار می نمایند و بعد به صدور حکم می پردازد. فیصلهء جرگه نهائی وبرای هردو طرف واجب الاحترام است. در شرایطی که حکومت افغانستان از ابتدا مشخص نموده است که از رهبران مخالفین نماینده ای در این جرگه حضور نخواهد داشت، پس جرگه میان چه کسانی به صدور فیصله خواهند پرداخت؟

مهمتر از همه اینکه در شرایطی که در کشور پارلمان بعنوان خانهء مردم وجود دارد که در آن نمایندگان مردم حضور دارند، چه نیازی به تدویر چنین جرگه احساس می شود؟ آیا نهاد های قانونی در دولت برای رسیدن به این هدف کافی نیست که باید دست بدامن جرگه ای شد که در قانون اساسی نقش مشخصی ندارد؟

تدویر جرگهء صلح می تواند نقش نهاد های قانونی کشور را در ایجاد رابطه با مردم زیر سؤال ببرد و این مفکوره را بمیان آورد که در صورتیکه این نهاد ها مورد اعتماد ملت می باشند و توان تصمیم گیری میداشتند، نیازی به تدویر جرگه یا لویه جرگه نبود. پس لویه جرگه نهادی است بسیار برتر که حل مشکلات بزرگ فقط از این نهاد ساخته است. اگر واقعا چنین است پس نهاد های دیموکراتیک در این کشور چه وظیفه ای دارد؟

بعضی ها به این باور اند که در افغانستان همیشه فیصله های مهم توسط لویه جرگه گرفته شده است و در این رابطه به لویه جرگه ای که میرویس خان هوتک دایر کرد و یا لویه جرگهء مزار شیرسرخ که احمدشاه درانی را بر تخت سلطنت در افغانستان نشاند اشاره می نمایند. اگر در آن دوره ها این جرگه توانسته باشد کاری انجام دهد، اما شرایط آن زمان با زمانی که ما در آن زندگی می کنیم کاملا فرق دارد.

در گذشته سران اقوام و قبایل در سراسر افغانستان مورد اعتماد قوم خود بودند و تصمیم بزرگ یا خان یک قوم، تصمیم جمعی یک قبیله بشمار می آمد اما امروز وضع کاملا تغییر کرده است.

با تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ میلادی، کمونیست ها در قدم اول به قلع و قمع سران اقوام دست زدند و در هرجائی که شخصیت متنفذی را سراغ داشتند، دستگیر و اعدام نمودند. آنهائی که از این معرکه جان سالم بدر بردند، به کشور های خارج پناهنده شدند.

تعدد احزاب جهادی در دوران جهاد موجب گردید تا هریک از این احزاب، قوماندان مربوط به خود را در میان آن قوم داشته باشد وبه این ترتیب یک قوم به چندین پارچه تقسیم شد. تقسیمات قوم واحد به احزاب متعدد گاهی به برخورد های مسلحانه هم منجر گردید.

بعضی از بزرگان اقوام نتوانستند در پشاور باقی بمانند و راهی کشورهای غربی شدند. فرزندان آنان در محیط های دیگری تربیت یافتند که دیگر نتوانستند به کشور بازگردند و ادعای رهبری قوم خود را بنمایند. به این ترتیب نام این گونه سران قبایل از ذهنیت ها رفت وفراموش شد.

تنها در افغانستان وضع به این شکل نبود. وضع در افغانستان بعد از سال ۱۹۷۹ فرصت خوبی را برای دولت پاکستان هم فراهم آورد تا در تضعیف نظام قبایلی در مناطق سرحدی بکوشد. در این مناطق شخصیت های مذهبی به تدریج جانشین سران قدرتمند قبایل شدند. سران قبایل این منطقه در گذشته با دولت های افغانستان رابطهء نزدیک داشتند و بعد از کودتای کمونیستی در افغانستان، کمونیست ها تلاش زیاد داشتند تا از آنها در جهت منافع خود بهره ببرند. حذف سران قبایل از تصمیم گیری ها از اهدافی بود که در آن زمان برای مبارزه با نفوذ اتحاد شوروی و دولت کابل در مناطق قبایلی لازم تشخیص داده شد و آرام آرام عملی گردید.

زمانیکه طالبان کنترول اکثر مناطق قبایلی آنسوی دیورند را بدست گرفتند، کسانی که در گذشته در آن مناطق دارای نفوذ بودند، دیگر توان رفتن به زادگاه خود را نداشتند و دلیل آن این بود که مردم دیگر به نظام قبایلی به شکل قبلی آن باور نداشتند بلکه رهبری اقوام را رهبران طالبان بعهده گرفته بودند.

امروز وقتی بخواهیم سران قبایل را برای تدویر یک لویه جرگه فرا خوانیم، کسانی را باید گرد هم آوریم که در مناطق خود شان نیستند. آنهائی که در دسترس هستند یا در پشاور زندگی می کنند و یا در کویته یا کابل. آنها توان رفتن به مناطق اصلی خود شان را ندارند. مخالفین مسلح دولت تا کنون در مناطق تحت نفوذ شان عده ای از سران قومی را هم کشته اند.

با توجه به اینکه هیچ شخصی در افغانستان نمی تواند خود را رهبر بلامنازع یک قوم خاص بشمار آورد، می توان گفت لویه جرگه ای که از افرادی بنام نمایندگان اقوام بمیان می آید، هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد. در زمان حکومت کمونیستی در افغانستان هم لویه جرگه هائی توسط آنان دایر شد. کسانی که در آن لویه جرگه ها شرکت کرده بودند خود را نمایندهء اقوام مختلف افغانستان می خواندند اما هیچ نتیجه ای از آن جرگه ها بدست نیامد زیرا چنین عناصر، نفوذی روی مجاهدین که درگیر جنگ با ارتش سرخ و دولت افغانستان بودند، نداشتند.

کسانی که در چنین لویه جرگه ای به نمایندگی از اقوام شرکت می کنند، به اندازهء یک وکیل همین ولسی جرگه فعلی از حمایت مردمی برخوردار نخواهند بود. کسانی دور هم جمع خواهند شد و پولهائی به مصرف خواهد رسید و وقت زیادی هم صرف خواهد شد اما در نهایت ما خواهیم دید که هنوز سرجای اول خویش ایستاده ایم و قدمی به جلو برداشته نشده است.

اما اگر بگوئیم که منظور از این جرگه فقط مشورت با عده ای از مردم است تا از آنان در مورد چگونگی و شرایط مذاکره با مخالفین مسلح تبادل نظر صورت گیرد، در آنصورت این جرگه را می توان یک جرگهء مشورتی خواند.

شاید آقای کرزی تحت فشار خارجی ها قرار دارد که از وی می خواهند با رهبران مخالفین مذاکره نکند و رئیس جمهور کرزی هم با استفاده از چنین جرگه ای می خواهد میزان خواست مردم از داعیهء صلح و تفاهم را به رخ خارجی ها بکشد و فشار متقابلی وارد کند. اگر هدف اصلی از تدویر جرگه رسیدن به چنین هدفی باشد، نباید نام آنرا جرگهء صلح نهاد بلکه جرگه مشورتی با مردم می تواند هدف اصلی این جرگه را بهتر منعکس سازد.

به مناسبت ۲۶دلوروزخروج قوای متجاوزروسی ازافغانستان:

بال گشا به کهکشان، گرد به مهر و مه فشان

ملکزاد

به سلسلهٔ بحث پیرامون "سیری درقلمروادب حماسی" واز پی معرفی نمونه های کلام سخنسرایان جهاد - که تا کنون با این خامه ارائه شده است - اکنون نگاهی می افگنیم به آن دست ازسروده های حماسه زای استاد مولوی محمد حنیف بلخی که درباب رویکارآمدن نظام کمونستی وتهاجم وحشیانهٔ ارتش سرخ درافغانستان وپیامدهای فاجعه بار آن، انشاد شده است.

تجاوزبیشرمانه یی که سرانجام به اثرشادت ها وجان بازی های مجاهدین راه خدا، به شکست های فضیحت باری منتهی گردید وارتش تا دندان مسلح اتحاد جماهیرشوروی سابق، چاره یی جزآن ندید تا کشورما را به تاریخ ۲۶ دلو ۱۳۶۷ هجری - خورشیدی، با سرافگندگی وذلت ترک بگوید.

نویسندهٔ توانا وسخنورچیره دست ومورکشور: استاد مولوی محمدحنیف حنیف بلخی، مزید برخدمات ماندگار وقابل قدری که درحوزهٔ فرهنگی انجام داده است، دراثرشورآفرین "سنگرستان" جهاد مسلحانهٔ یک دهه وانُدی مردم مسلمان افغانستان را درقالب اسالیب گوناگون شعری به تصویر کشانیده است که دیوان حقیقتش باید خواندو اینکه می گویند: "گه گاه شعرحکمت ربانی می شود وگرامی گوهری ازگنجینهٔ الهامات آسمانی ویا به مصداق سخن شادروان استاد خلیلی: سوزمانی، اشک دیدهٔ قرن است وچکیدهٔ قلب روزگار.... مصداق این کف در کلام حسن واندازاستاد مولوی محمد حنیف بلخی تجلی یافته است. فلهذا می سزد تا دسته های گل ارادت به پیشگاه آن عالم ربانی وسخنسرای بزرگ کشورنثارکنیم وعمرگرامی شان را از بارگاه پروردگار، پربرکت وطولانی مسئلت بداریم.

استاد مولانا حنیف بلخی با استقراررژیم کمونستی ودست نشانده وتهاجم ارتش تا دندان مسلح شوروی متوفی، سخت اندوهگین ودردآلود می شود. زیرا نظارهٔ اوضاع وحالات اسفباردیارش - که پایمال صرصرالحاد گشته، برایش بی نهایت دشواروناگوارتمام می گردد واین وضعیت را درشعری تحت عنوان "کمیتستان" بدینگونه بیان می دارد:

کهکشان زدست تو بازچرخ چنبرشد
کشورعزیزما پایمال صرصر شد

بی تفاوتی دربرابرچنین فاجعه بزرگ ورویداد خونبارازنظراستاد مولاناحنیف بسا ناپسنداست وقابل اعتراض!

زیرا؛ بی خدایان همزمان با روی صحنه آمدن شان دست به اعمال ننگین وشنیعی یازیدند که موجبات برانگیخته شدن خشم وخروش بی پایان ودرد وتأثرمسلمانان گردیده بود.

مولانا وانمودمی کند که با به میان آمدن رژیم الحادی ویورش ارتش سرخ درکشور، عدل وصفا ومهرو وفا رخت بربسته وجای آنها را دیوظلم وتعدی وچپاول احراز کرده است:

در آن دیارکه عدل وصفا نموده فرار
نشسته ظلم وتطاول به جای مهرووفا

واز اثراین حالت تأسفبار:

همه به درد فرو رفته ازصغیر و کبیر
همه به غم نشسته است از الف تا یا

ودرمقطع شعری معنون به "انقلاب نحس" عامل همهٔ بدبختی ها ومصائب، رویکارآمدن کمونست ها وتهاجم بیشرمانهٔ ارتش سرخ درکشور وانمود گردیده است:

این انقلاب نحس بیاورده درد وغم
جزاین بگو که معنی این انقلاب چیست؟

مولوی استاد حنیف بلخی، این دقیقی زمان وبه قول دکترحقشناس: پیشاهنگ شعروادب جهادی، دربرابراین فاجعه وتراژیدی بزرگ واین پرسش مهم واساسی: پس چه باید کرد؟ پاسخ های امیدوارکننده وروحنوازی ارائه می دارد. برقامت موزون "حصارسبز" او، یکی ازپاسخ هارا می توان چنین برازنده دید:

با ظهوری سرنوشتی را دگرگون می توان
طالع قومی بلند وسعد ومیمون می توان
با غریو نعرهٔ مستانه یی کز دل کشید
رخنه ها اندر حصار سبزگردون می توان

هرگاه مجالی برای چنین "توانستن" فراهم باشد، مسلمان را نمی شاید که دمی ازپای بایستد وبی تفاوت نظاره گر اوضاع خراب وبحرانی گردد. لذا بایست به پا برخاست وبرای تحقق هدفی والا قامت راست وواردمعرکه های حق علیه باطل شد وبرتاسیس سنگری کوشید که پیامبربزرگوار اسلام برای مبارزه با باطل به چنین امرشریف مبادرت ورزیده بودند، تا چهرهٔ حق در زیربرسیاه ظلمت وبیدینی ودشمنی های ارباب جهل قرارنگیرد.

پیام دلپذیرورهنمود دهندهٔ استاد حنیف بلخی را در رابطه به آنچه گفته آمدیم، اینگونه با گوش جان می نیوشیم:

خیز مجاهدا بیا، سنگر مصطفی طلب
سازشکوه فتح را، از درکبریا طلب

شاعر درآغازین روزهای راه اندازی آزمون بزرگ جهاد درافغانستان اشغال شده به وسیله ارتش بیگانه، مجاهدان راه خدا را به ایجاد سنگری مستحکم فرا می خواند که خدا پسند باشد ومبتنی بررضای آن ذات یکتا، تا سنگرمذکور، آیینه دارجلوهٔ فتح وظفرگردد واین فتح وجلوتازی فراهم نمی آید الا به مدد آن ذات بی همتا.

الحق هرگاه جهاد به منظوررضای خدا به راه افتاد، او تعالی راه های فتح وپیروزی را دربرابرراهیان آن هموارمی فرماید.

استاد به ادامهٔ پیغام خویش - که قبل ازیورش به صف دشمن، ساختن سنگررا امرضروری وانمود می کند - به عنوان یک ناصح دلسوز ورسالتمند و از جایگاه فرمانده جهاد، اینگونه امریورش می دهد:

ضیغم بیشهٔ وطن خیز زجا ونعره زن
قلب صف عدو شکن گوهر مدعا طلب
همرهٔ خنجر وسنان همچو یلان سیستان
برسرراه خصم شو تاج سرو لوا طلب
یکه سوارپهنه شو، رزم شعار صحنه شو
از کف زورحق خود روشن وبرملا طلب
بال کشا به کهشان، گرد به مهر ومه فشان
نسرعدو شکارکن، شاهپر هما طلب
شورفگن به ملک دل همهمه یی بیافرین
آتش سینه تیزکن ازدر او نوا طلب
نعره خالدی کنون درصف رزم لازم است
دست به دست تیغ بر بازوی مرتضی طلب
دامن فقررا مده ازکف آرزوی خود
دبدبه شهنشهی ازسر بوریا طلب
بند سکوت را شکن درشکن یمی بزن
گرمی وشوروبیخودی ازدل موجها طلب
تا که به جلوه بنگری بیرق دین خود حنیف
ازهمه چیزبگذر وهلهله غزا طلب

هرگاه عمیق متوجه شویم فرد فرد شعری که تقدیم شد محرک و انگیزنده است که احساس و تدثیر عجیبی به روح شنونده ایجاد می کند و هر کلمه کلمهٔ آن حماسه بیرون می تراود. مع وصف کاربرد مولانا از وزنی که شعر بالا در قالب آن ریخته شده نیز به خاطری جالب است که موسیقی خاصی در خود نهفته دارد و سامع را به دنبال هر بیت به سوی وجدی دیگر می کشاند تو گویی شعر مذکور افزون بر داشتن نیروهای افاده و مفهوم وسیع، نعارهٔ دلنواز میدان جنگ است که رزم آوران را بی اختیار به طرف جنگ می کشاند و این خود گویای استادی مولانا به حساب می آید که برای فراخوان قیام یا نفیر عام، استفاده از وزنی آنچنانی را نسبت به دیگر اوزان عروضی ترجیح داده است.

"مرد سنگر" نیز حاوی پیغام بیداری است. در این شعر اگر به دقت مرور شود تصویر عجیبی مشاهده می شود. استفاده از واژه هایی چون: کهسار، رود و دریا، خشم آگین، سربکف، سیل، نعره، خرام، پنجه، سحاب رحمت، هژبر، با گریه و آه آتشبار و... هر یک با تناسب خاص و زیبایی چشم گیری وارد شعر استاده شده اند. و حسن ترکیب دیگر این که شیر مردان جنگجو معمولاً از فراز کهسار - که سنگرستان ایشان است - سر می کشند برای این که هژبر آسا به سوی دشمن حمله ببرند و با صفی مرصوص چون رود رزه می روند، ایثار و از خودگذری و به کف گرفتن سر، خاصهٔ رود خروشان است که نعره زنان و خشم آگین به سوی هدفی مقدس خرام می کارند این حرکت نمودی از رحمت پروردگار است که با شعار تکبیر لرزه به جان دشمن بزدل می افگند و اما رودها و دریاها هم بیشتر از باران تشکیل می شود که بستن رحمت است و یا سیلی می گردد هیبت ناک برای کندن بنیاد ظلم و جنایت و باطل، و آتشی می شود بر جان ظالم و عدوی دین که با رحم و انسانیت ذره ای سر سازش ندارد.

مزیت این سخن را در آن خواهیم دید که غز لوارهٔ «مرد سنگر» را یکجا زمزمه کنیم.

راد مرد ای مرد سنگر عاقل و بیدار خیز
همچو شیر شرزه یی از دامن کهسار خیز
تانگون سازی نظام ظلم این آدم کشان
زود شو با نیزه و با خنجر و تلوار خیز
از برای آبروی خاک خون آلود خود
خشمگین و سر به کف با نیت ایثار خیز
بهر نابودی ساز و برگ استعمار سرخ
همچو سیل دل شکن مستانه و سر شار خیز
گرچه بشکستی تو سنگرهای دشمن پی به پی
بس مکن، با نعره های حیدر کرار خیز
تا نماید مشک خیزی ها ختن زار وطن
در خرام آی و مثال آهوی تاتار خیز
بهر احیای کهن تاریخ مرز و بوم خود
ماهر و فرزانه و با منطق و هشیار خیز
نرم کن با استواری پنجه با جبر زمان
بهر محو نقشهٔ این تودهٔ غدار خیز
تا بیاری خرمی اندر بساط ملک خود
چون سحاب رحمت و چون ابر دریا بار خیز
تا برانی دشمن مغرور را از بیشه ات
چون هژبر خشم آگین و غرور آثار خیز
گر بخواهی آتش افروزی به بنیاد عدو
یک سحر با گریه و با آه آتشبار خیز
از حنیف این حرف بشنو ای وطندار عزیز!
خاطر تیمار درد ملت بیمار خیز

مولانا «حنیف بلخی» به همان پیمانه ای که فتنه پدید آمده از سوی دشمنان اسلام و عدوان بشریت را، نهایت خطر ناک و بزرگ تلقی می کند. پیغامش را به گوشها پیهم می چکاند و فریادش را از هر سکویی بلند می سازد، تا هیچ مسلمان از دسیسه و فتنهٔ عظیم و کشتار و بربریت و وحشت دشمنان، خود را بر کنار احساس نکند و فریب نیرنگ کمونستها را نخورد. ... نفیر عامش این بار سرودهٔ دیگر است به اسلوب مثنوی است:

ای جوان، ای مرد سنگر آفرین
حامی آزادی این گلزمین
با نوای سبز کرمنا بخیز
همچو شیر بیشه خضرا بخیز
ناز کن بر همت والای خود
بر قیام و قامت بالای خود
غیر بازوی خودت نبود دگر
فرق دشمن بشکناند با تبر
تیر تو دارد غرور از شصت تو
تیغ تو نازد بزور دست تو
کامیابی از دم خنجر بجو
مدعا را از خم سنگر بجو
همچو کوهی می نماید گرز تو
تیغ تو چون تیغهٔ البرز تو
از فلک با زور بازو کام گیر
مهر و ماهش در شکنج دام گیر
سر نوشت خود بدست خویش گیر
نقش پای عقل دور اندیش گیر
این زمان کافر کشی مخصوص تست
روز ها اندر صف مر صوص تست

در شعر فوق - که قسمتی از آن پیشکش شد - رسالت سترگ جوان مسلمان به گونهٔ دلپذیری بازتاب یافته. شاعر برای جوانان، درس شهامت می آموزد، از اتکا به بیگانه بازش می دارد و اطمینانش می دهد زور و قوتی که به مدد خدا در بازوی نهفته است، سرنوشت ساز است.

اعتراف روس

مولوی محمد حنیف حنیف بلخی

به حق نوجوانانم جفا کردم خطا کردم
به دسته ملک خود ماتم سرا کردم خطا کردم
اگر افغانستانرا پیش اردوی خطرناکم
خیال خیوه و شهر خطا کردم خطا کردم
ندانستم که اینجا مرز طوفانخیز می باشد
قیاسش بر چک و سلواکیا کردم خطا کردم
اگر این مملکت را با هجوم خود یزید آسا
به مردم همچو دشت کربلا کردم خطا کردم
اگر از ساحل آمو همه دشت و در و صحرا
به آتش سر فرو تا پکتیا کردم خطا کردم
زحمله خطهء بلخ و هرات و تالقان او
به خون آلوده تا شهر صفا کردم خطا کردم
اگر آتش کشودم بر فراز مسجد و منبر
اهانت ها به شیخ و پارسا کردم خطا کردم
نقاق آوردم از راه زبان و مذهب و مسکن
برادر از برادر گر جدا کردم خطا کردم
عبث تخم کمونستی بپاشیدم درین مزرع
مصارف اندرین ره سالها کردم خطا کردم
سر اطفال را در پیش چشم باز مادر ها
به بازی بر سر، سر نیزه ها کردم خطا کردم
بریدم گیسوی گیسو سفیدان وعجایز را
سنان در سینهء دوشیزه ها کردم خطا کردم
به این کردار بد فرجام و عصیان و بشر سوزی
حقوق همجواری زیر پا کردم خطا کردم
به طوفان مصیبت ها از ان بی ناخدا ماندم
تعرض بر گروه با خدا کردم خطا کردم
بگفتم از سر این خاک آب گرم نزدیک است
رسیدن را ازین ره ادعا کردم خطا کردم
اگر دروازهء بنگاه ملت ها به ویتوها
به نفع خویشتن مسدود و وا کردم خطا کردم
خلاف شیوهء بین الملل بر مردم افغان
تجاوز با مواد شیمیا کردم خطا کردم
مکرر دیدم اعجاز جهاد برهنه پایان
ولی رسم تفرعن را ادا کردم خطا کردم
ندانستم قیام و غیرت این قوم گردنکش
ز نا فهمی غرور و کبریا کردم خطا کردم
ندانستم که دنیا را بلرزاند غریو او
تجاوز بر ضمیر آسیا کردم خطا کردم
ندانستم که صبحم شام غم را بار می آرد
چو مرغ وقت نشناسی صدا کردم خطا کردم
ندانستم که اندر هر پس سنگی پلنگی هست
به دشت و کوه و کویش جلوه ها کردم خطا کردم
ندانستم که این کشور دم شیر است در عالم
به این بازی به جان خود بلا کردم خطا کردم
کنون در پیشگاه حرمت این بشر گویم
چنین وحشی گریها نابجا کردم خطا کردم

اجمل ختک د درد او احساس شاعر



فقیری

د پښتو ژبې نامتو شاعر او ویناوال او د پاکستان د پښتنو په تاریخ کې نوماند سیاستوال (اجمل ختک) نه یواځې په پاکستان کې بلکې په افغانستان کې هم یو پیژندل شوی څیره وه.

نوموړی په نولس سوه پنځه ویشتم میلادی کال د سپتمبر د میاشتې په پنځلسمه نیټه زیږیدلی او د فروری په ۲۰۱۰ کې حق ته ورسیده. اروابناد د سیاست د دگرنه لوړو او ژورو سره مخامخ شوی و او د مبارزی په کړلیچونوکی له بیلا بیلو امتحانونو او تجربو څخه عبور کړی و.

لوستونکی به اریان شی چې د (مجاهد) په اوه نیزه کې څنګه د اجمل ختک په یاد، مطلب خپریږی؟

د افغانستان خلک په یاد لري چې هر کله پښتانه په پاکستان کې له کړاو نو سره مخ شوی و او د وخت د حکومتونو تر گوزارونو لاندې و ... نو افغانستان د هغوی لپاره نه یواځې د دویم کور بلکې د اصلی کور بڼه در لودله!

د افغانستان حکومتونو (شاهی او د داوودخان جمهوریت) د دوی ساتنه او پالنه به کوله او د افغانستان د یری خلکو د حقوقو د اعادی او د خود مختاریت په هکله د هغوی ملاتړ کاوه. د افغانستان په بنوونځیو او په تیره د خوشحال خان او رحمن بابا په لیسوکی او د کابل او ننگرهار په پوهنتون کې د سرحد د پښتنو د ځوانانو شمولیت لپاره بې له شرایطو او یا په آسانو شرایطو زمینه برابریده... خو کله چې په دیارلس سوه اوه پنځوسم کال د ثور کودتا وشوه او ورپسې د شورویانو یرغل وشو او افغانستان او افغانان د سره ښکیلاک په لوموکی تر زیات فشار لاندې شوی، کورونه تباه او په زرگونو ځوانان او سپین ږیری، ښځې او ماشومان شهیدان کیدل او زموږ هیواد د روسانو له خوا د بشپړ اشغال له خطر سره مخامخ و او د افغانستان بهادر او میړنی خلک د جهاد سنگرته ور ودانگل ... نو دا تمه کیده چې د پښتنو د حقوقو علمبرداران خپلو محکومو او مظلومو افغانانو سره مرسته وکړی او د هغوی د برحق جهاد او پاخون نه ملاتړ وکړی ...

په داسې حال کې چې د نړی په گوټ کې غیر مسلمان او غیر پښتانه او په ځانگړی توگه د پاکستان پنجابیان او سندیان او نور پښتانه او قبایل زموږ له جهاد نه ملاتړ کاوه خو افسوس چې د پښتنو سیاسی مشران او نښنل عوامی گوند او دهغوی له مشرانو نه یو (اجمل ختک) چې په کابل کې د روسانو تر سیوری لاندې اوسیده او دهغوی له یرغل نه ملاتړ کاوه همدارنگه په پیښورکی د دوی د گوند غړو په جلسو او جلوسونوکی دا چغې وهلی چې:

وروړ دی وروړ دی
ببرک دولی وروړ دئ

او افغانستان مهاجرو ته به ویل چې! تاسې د انگریزانو له خوا دوکه شوی یاست. روسان ستاسو دوستان دي او امریکنان تا سوله خپلو ورونو سره په جنگ اچوی او ...

خوله دی نا کردو سر سره، افغانان پس له بری نه او د کمونستی حکومت له ړنگیدونه وروسته له دوی سره شه بر تاو وکړ. د استاد ربانی د افغانستان د وخت ولسمشر ځانگړی استازی (په پاکستان کې) له ولی خان سره وکتل او دمقاومت په دوران کله چې استاد د نواز شریف په بلنه. پاکستان ته سفر وکړ د نوروترځنگ. محمود خان اچکزی د استاد ښه راغلی ته ورغلی و او ورته ویلی و چې استاد موږ په افغانستان کې د کوم ځانگړی حکومت او یا قام ملاتړ نه کوو. افغانستان او د افغانستان حکومت ته در ناوی لرو همدارنگه کله چې استاد د عبدالولی خان د مړینی د ښخوله په مراسموکی د گډون لپاره پیښور او چارسدی ته سفر کړی و. اسفندیار ولی ورته ویلی و چې تاسې د ټولو پښتنو مشر یاست او ټول تا سو ته احترام لري.

موږ له ټولو مسلمانانو او په خاصه توگه له گاوندیانو او خپلو هم ژبو ورونو سره د اړیکو د ساتلو او پراخولو لپاره باید کار وکړو او تیرهیر کړو.

د اجمل ختک ونډه په پښتو ادب کې ځلانده او تلپاتی ده. د اجمل ختک شعر له درد او احساس نه ډک شعردی. دی د خپل قام او ولس او دهغوی د حقونو او خود ارادیت لپاره د شعر په ژبه هم کلکې مبارزی کړی دي.

دادی د هغه د شعر څو نمونی:

که ظالم می ژبه غوڅه کړه تیره شوه
توری څومره چې تیزه شوه لاخوږه شوه
اوس که نروی نو غوړونه د خپل پریکړی
چې ځما غمه سره نه شوله سره شوه
زمانی تاکه فرعونی راخیستی
زه ورته بیا ید بیضا لتوم
د جادوگرو جادو ملک اونیو
زه ورته بیا هغه امسا لتوم
ای د ژوندیو د لولو خلمیه
راځه چې زړونه او لاسونه یو کړو
دغه د غیرو دیوال او نړوو
د خپلولیو دیوالونه جوړ کړو
ځان ته د مینی یو ښه کور جوړ کړی
د تس نس شوونه یو وروړ جوړ کړو
پیښور دی که کابل دی زما کوردئ
کندهار دی او که کوټه زما وروړ دئ
هر غاصب چې دی کی درز اچول غواړئ
که د لر دئ که دبر دئ مخ یی تور دئ

بن بست سیاسی و نظامی کشور به کجا خواهد انجامید؟

استاد عبدالعلی کوهی / استاد دانشگاه کابل

با بازار تیزی، وکلاهبرداری، هر گز به دموکراسی نخواهیم رسید. اگر هزار بار انتخابات فرمایشی را بر گزار کنیم وکلاه زید را به سر دیگر بگذاریم، به دموکراسی نمی رسیم.

افغانستان از جمله کشور هایی است که همیشه شلاق استبداد و خشونت را بر تن خویش حس کرده است و گاهی صبر پیشه کرده و زمانی بر قلب مستبد خنجر زده است.

مردم افغانستان در طی چند دهه، حوادث زیاد را تجربه کردند و امید های زیادی را از دست دادند. که آخرین امید آن ها، انتخابات و یک حکومت بهتر بود تا از میزان افزایش خشونت و تشدید وخامت وضعیت در کشور کاسته شود. طوری که مشاهده گردید. امید های مردم یکبار دیگر به یأس مبدل گردید و باز هم همان آش و همان کاسه.

امروز مردم افغانستان، چه در شمال، چه در جنوب، چه در شرق و چه در غرب، فقط خواهان یک نظام قانونمند اند که بتواند. برای شان امکانات اساسی و حیاتی را فراهم آورد.

اما نمی شود. تا قیامت انتظار کشید و از خود صبر و شکیبایی نشان داد. امروز در کشور نه تنها بن بست نظامی وجود دارد؛ بلکه از همه مهمترین بست سیاسی این کشور را در کام خود. فرو برده است. هر قدر این تداوم سیاسی بیشتر گردد. به موازات آن. بن بست نظامی درکشور گسترش بیشتر خواهد یافت. طوری که می بینیم، ماه ها می گذرد اما لیست اعضای کابینه هنوز تکمیل نه گردیده است، که این خود نمایندگی از یک بحران و بن بست بزرگی سیاسی می نماید. تشدید بحران های نظامی و سیاسی، سایر بحران های اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. جامعهٔ افغانستان چنین بوده است که این مردم از یک نظام مطلقه به نظام مطلقه دیگر لغزیده است، تاریخ کشور ما ناشی از چنین لغزش ها می باشد. از نیمه نخست قرن نزده که افغانستان وارد بر نامه جهانی گردیده بود، یکنوع مطلق گرایی و تحمیل اراده بر دیگران در نظام این کشور وجود داشته است. افغانستان در گذشته های خود. از مطلقه به مطلقه لغزیده و درخشش های کوتاه مدت و تاریکی های دراز مدت داشته است. حکومت هفت ساله نیز چنین درخشش های اندک داشته است.

آنچه تحت نام دموکراسی درین مدت برای این مردم تحویل داده شد. در حقیقت همان مطلق گرایی، برتری جویی و ادامهٔ قدرت حلقات شخصی بوده است. یکی از وزرای اطلاعات و فرهنگ دوره دموکراسی ده سالهٔ محمد ظاهر شاه. دموکراسی تاجدار نام گذاری کرده بود. امروز بازی با کلمات در مورد نظام برسر اقتدار در کابل وجود دارد، دموکراسی که غرب در سایهٔ آن خود را پنهان نموده است، در حقیقت یک دموکراسی سفارشی و مصلحتی بود که قبل از همه در خدمت اربابان قدرت، زور و سرمایه قرار گرفت، به گفتهٔ داکتر اکرم عثمان، فاصله میان ما و دموکراسی فاصله بین کابل و کوه قاف می باشد. تا عصای ما سوزن و کفش ما پوست سیر نشود، به دموکراسی نخواهیم رسید. این چهره های که خود را حامیان دموکراسی می خوانند. در حقیقت. خواسته اند. دموکراسی را دفن کنند.

با بازار تیزی. وکلاهبرداری. هر گز به دموکراسی نخواهیم رسید. اگر هزار بار انتخابات فرمایشی را بر گزار کنیم وکلاه زید را به سر دیگر بگذاریم. به دموکراسی نمی رسیم.

ادامهٔ این حکومت و گفتن دموکراسی و حکومت قانونمند فقط شباهت به داستان های هزارویک شب دارد که هر شب قصه یی و داستانی در آن دنبال می شود. گفتن چنین مقوله ها. فقط آهن سرد کوبیدن خواهد بود.

تا زمانی که توزیع قدرت و ثروت به طور برابر در میان اقوام مختلف افغانستان به وجود نیاید. هر نوع حرکت. فقط حفظ تداوم خشونت است که به شبح از آن زمینه های بحران و بن بست های جدید به وجود خواهد آمد.

جلال احمد نویسندهٔ ایرانی جامعهٔ ایران را چنین تصویر می کند. " مملکت ما مملکتی است دارای دیوار های بلند. دیوار های گلی در دهات و آجری در شهر ها، و این تنها در عالم خارج نیستم در عالم درون هر آدمی نیز چنین دیوار های سر بهم فلک کشیده است. هر آدمی نشسته در حصاری از بدبینی، کج اندیشی، بی اعتمادی و تکروی. "

این سخنان موجز و کوتاه جلال آل احمد اگر در مورد ایران یکبار صادق باشد، در مورد افغانستان چندین بار صادق است. در یک چنین اشفتگی سیاسی و نظامی سرنوشت مردم چه خواهد بود؟

این آسیب های سیاسی، اجتماعی و نظامی به کجا خواهد انجامید؟ آیا امیدی برای فردا وجود دارد؟ اکثر دانشمندان گفته اند. تنها راه حل این است که خود را دریابیم و به وحدت تساوی حقوقی و همدلی. تشریک مساعی، حیثیت و شرف انسانی اعتماد نماییم و قبول کنیم که آدمیت فراتر از همه چیز است. تراکم قدرت و ثروت در دستان اشخاص معین تحت شعار دموکراسی و انتخابات، در حقیقت جنگ را در افغانستان طولانی می سازد. هرقدر مردم در توزیع قدرت و رهبری دولت مشارکت داده شود، به طور یقین بحران و بن بست های سیاسی و نظامی کاهش خواهد یافت. درغیر آن این دور و باطل دردی را دوا نخواهد کرد.

تهاجم قانونی غرب در کشورهای اسلامی

سیدعنایت الله شاداب
استاد دانشگاه کابل / قسمت هشتم

برخورد نا آگاهانه با داده های تمدنی جدید غرب

ارتباط و پیوند در میان ملت ها و تمدن ها، امر تازه و پدیده نوپیدائی نبوده بلکه تعبیری است از حقیقت عنصر فعال درین جریان که همان انسان است، انسانی که همگرائی و تمایل به زندگی یکی از ویژگی های آن بوده و از همین علت است که از وی به موجود مدنی الطبع توصیف شده است.

حقیقت پیوند و ارتباط در میان تمدن ها بنابر دلائل تأریخی و واقع نگری امری است مسلم و انکار نا پذیر، زیرا در درازی تأریخ هیچ تمدنی را در نخواهید یافت که با تمدن های دیگر روابط سلبی و یا ایجابی نداشته باشد.

مگر این پیوند ها احیاناً خطر های را هم در پیچ و خم خود دارند. البته نباید تصور کرد که این خطر ها زاده و مولود همین پیوند ها و ارتباط است. نه، هرگز! این خطر ها متناسب به اندازه قدرت و قابلیت و استعداد انسان تمدنی است که به آگاهی و تجربه مراعات توازن و گزینش چیز های مناسب و شائسته و متروک گذاشتن آن ها در روشنائی فلسفه عمومی او پیوند می خورد.

تمدن اسلامی هم چون سائر تمدن ها هنگام ارتباط خود با تمدن های دیگر چه شرقی و چه غربی تلاقی و همکنشی و داد و ستد داشته و پیوسته که داده های این تمدن مادی [illegible] در تطابق با فلسفه خویش-رنگ آمیزی کند و به انسانیت پیش کش نماید و اروپا توانست بر بنیاد آن تمدن جدید خود را – انگاه که امت اسلامی از شرائط علمی لازم برای قیادت تمدن انسانی برخوردار بود – بنانهد.

مگر کنار رفتن امت اسلامی از موقف قیادت، او را فاقد هویت و پویایی فکری و تمدنی کرد اسیر چنگال چند پارچگی سیاسی و اجتماعی جمود فقهی، شعب مذهبی، تسلط خرافات و اساطیر و بدعت ها و گمراهی ها در زندگی اسلامی خود گردید. در این وقت است که اسلام در عرصه عقیده به مجادله کلامی در در عرصهٔ تأمل در مورد هستی به تفکر خرافی تبدیل گردید، عبادت شکل منفی گوشه نشینی را به خود گرفت و صوفی گری هم در شکل صوفی گری تبارز یافت که موضع گریز از کار زار و معرکه زندگی قرار داشت.

حکومت شکل استبدادی را بخود گرفته و زندگی اقتصادی هم دچار رکود گردید فقاهت شکلی، و نص گرائی تنگ نظرانه، جانشین آن فهم والای اسلامی شد که در عصر سپیده دم اسلام بر اذهان حاکمیت داشت. منظومه فکری اسلام در اثر شکوک و عناصر دخیله و نا آشنا و عطالت آن که زاده عقلیت های قاصر و عدم تعمق در خوب بکار انداختن آن بود همه و همه نقش عمده ای را در نا توانی امت اسلامی از ادامه دادن حرکت چرخهٔ دهش تمدنی، بازی کرد و باعث آن شد که امت اسلامی با آنچه دارد قناعت نماید و قرن ها در خواب فرو رفت. تا آن که از این خواب بیدار شد و خویشتن را در برابر تمدن نو پایی یافت، بر خوردار، از چنان قدرت و کارائی که دیگران فاقد آن بودند و این تمدن توانست جهان اسلام را در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی محکوم سیطره خویش نماید.

امت اسلام در چنین حالتی بیهوده تلاش نمود که با همان میراث دست داشته خود – که از عصر های انحطاط و عقب ماندگی برایش رسیده بود- با این تمدن روبرو شود، کاری که از یکطرف موجب بحران روانی و فکری حادی شد که در بروز شکوک و نگاه جمود گرایانه نسبت به اساسات تمدنش و مفاهیم و ارزش ها و معتقدات برخاسته از آن، به نمایش در آمد و از طرف دیگر باعث واکنش شدیدی شد که جهان اسلام را در چار چوب سه نظریه متفاوت ذیل قرار داد:

۱- رد تمدن اروپائی و پیامد های آن و کفر خواندن براینده ها و شر عنوان کردن ان ها و فراخوان پا بندی به میراث تمدن اسلامی بدور از تلاش نوسازی و تغییر آن.

۲- استقبال از تمدن اروپائی با اغوش باز و خضوع و تسلیم تمام عیار در برابر آن و قرار گرفتن در موقف شاگردی که همه چیز را از استاد خویش نقل نموده و مدعی است که تمدن: ((یک کل تجزیه ناپذیر بوده و بر اساس گفتهٔ مورخ انگلیسی «توسینبی» یا همه آن را گرفت و یا از همه آن چشم پوشید.

۳- موضعی که اهمیت این مرحله درک کرده و در برابر آن موقفی گرفته است بدور از موضعگیری های افراط گرایانه گذشته. علمبرداران این حرکت ضرورت آگاهی از داده های تمدن انسانی را از نگاه این که یک میراث مشترک انسانی است طرح کرده و برین اصل نیز تأکید می ورزند که هر ملتی حق دارد آنچه را که مناسب و تحقق بخش منافع و مصالح خویش می بیند، بعد از نقد و برسی آن ها، در روشنائی ثوابت مقومات ملی خود برگیرد، ثوابت و مقوماتی که به حیث دژ مستحکم یک ملت، او را از آشوب نا بود گرایانه شخصیت و استقلال فکری و عقیدتی آن در امن قرار می دهد.

شایان یاد آوری است که هر یک از دو موضعگیری افراط گرایانه یاد شده، زندگی اسلامی را دچار آسیب نموده و به استعمار فرصت داده اند که کشور های اسلامی را در زیر سیطره خویش در آورند و قوانین و نظام های خویش را جاگزین شریعت اسلامی در عرصه تطبیق، سازند. زیرا رد تمدن اروپائی در مجموع و تمسک به گذشته اسلامی بدون تلاش در بازسازی و تغییر آن و یا بدون امتیاز قایل شدن بین ثوابت و متغیرات، منجر به عقب مانی جوامع اسلامی و عجز آن از برخورد با قضایای مستجده و نوگردیده و او را آماده پذیرش استعمار می سازد طوری که عملاً چنین وضعی را مشاهده می کنیم، همان گونه که تسلیم در برابر آن در همه چیز و انکار از همه ارزش های متعارض با آن و شناختن آن بحیث یک مقیاس که توسط آن تأریخ، عقیده و شریعت خویش را نوزین نمائیم، منجر به نابودی هویت اسلامی گردیده و امت اسلامی را دچار تناقضات و بحران های مخوفی در همه سطوح کرد و سببی شد در نابودی این امت.

انسان آن گاه که درین مورد سر به گریبان تفکر می اندازد کدام فرق بزرگی را بین علمبرداران تجدد گرائی – که با دوری گرفتن از خودی و هویت خویش و محلق شدن به عصری که امکانیت و کارائی او را فلج و مشکوک می سازد، دعوت به دنباله روی از قدرت غالب در همه امور می نمایند– و بین متمسکان به میراث و افتخارات گذشته نمی بیند که استدلال می کنند پیشینیان همه چیز را تکمیل نموده اند.

بدون شک این گونه موضعگری در برابر تمدن غرب اگر چه از دیدگاه های مختلفی سرچشمه می گیرند ولی هر دو در یک سرزمین قرار داشته و هوای یک فضا را تنفس می کنند که همان واقعیت عقب ماندگی است.

این گونه نظر به جامعه معاصر، با عینک گذشته نگری و تلاش برای حل مشکلات مختلف، در روشنائی آن بدون نوسازی و تغییر، نوعی بیهوده گری و عبث گرائی و تناقض گوئی بوده همان گونه که دنبال روی کور کورانه از تمدن اروپائی بدور از احتیاط که چه چیزی را باید از آن گرفت و کدام چیز آن را ترک کرد، کاری است که امت اسلامی را از هویت و آفرینش ها در عرصه زندگی، باز می دارد.

ادامه دارد

کنفرانس مونیخ و بحث اجباری شدن خدمت سربازی در کشور...

شاید جوان از روی حدس و گمان و یا سوء نیت و سوء اداره، به خدمت گرفته شوند که به سن قانونی نرسیده باشند و شمار دیگر که باید به خدمت گرفته شوند، رها گردند. همچنان هر کسی می تواند ادعا کند که به سن قانونی نرسیده است و یا از سن قانونی فراتر رفته است.

با نبود سرشماری، باید در سر هر کوچه و شاهراه، پست های بازرسی و دستگیری جوانان ایجاد شود و همهٔ جوانان و نوجوانانی که از خانه بیرون می شوند مورد بازرسی و تعقیب قرار گیرند و دستگیر گردند.

۴- سربازگیری اجباری، راه کار کلاسیک و کهنهٔ تشکیل اردو است:

در گذشته اکثر کشورها سربازان ارتش خویش را به صورت جبری استخدام می کردند. زیربنای فلسفی این نظام در روش حکومت های مستبد نهفته است که با بیگاری مردم را در خدمت خویش در می آوردند و آن ها را برای سرکوب مخالفان و تاراج ملت های دیگر به کار می گرفتند و آماده نبودند برای آن ها حقوقی بپردازند.

حکومت ها و گروه هایی که در مبارزه موضع برحق داشتند، هیچگاه متوسل به سربازگیری اجباری نمی شدند، در هر شرایطی این حکومت ها و گروه ها، مبارزان و جنگجویان کافی داوطلب به دست می آوردند. چنانچه در صدر اسلام و زمان خلفای راشدین که، قلمرو اسلام در حدود نصف جغرافیای مسکونی جهان گسترش یافت، زمامداران اسلام هیچگاه با زور مردم را به صفوف مجاهدان و مبارزان جلب نمی کردند.

در زمان جهاد مردم افغانستان علیه اتحاد شوروی و همچنان دولت اسلامی و مرحلهٔ مقاومت، هیچ برنامه برای سربازگیری اجباری وجود نداشت.

ارتش های معاصر جهان اکثراً از افراد داوطلب تشکیل یافته، سربازان مانند سایر مردم، به عنوان یک پیشه و شغل، سربازی را انتخاب می کنند و با حقوقی که می گیرند، مصارف خویش تأمین می کنند. این اردوها، از نگاه داشتن ظرفیت ها و قابلیت های رزمی و تخصصی، بسیار غنی تر از ارتش های دارای سربازان مؤقت اجباری می باشند. تقریباً می توان گفت هیچ ارتش نیرومند و منظم صرفاً با سربازان اجباری وجود ندارد.

۵- مشکل تحصیل جوانان:

سربازگیری اجباری اگرچه این امکان را برای جوانان فراهم می سازد که در مرحلهٔ از زندگی خویش برای وطن و مردم خدمت کنند و برخی می توانند با جامعه و فرهنگ جدیدی آشنا شوند و مهارتهایی را هم بیاموزند، اما خدمت سربازی مصادف است با مهمترین دوران تحصیل، توقف دوسالهٔ تحصیل که به وقت جوانان و خانواده ها ضربه می زند و حتی به روند توسعه و پیشرفت آموزش و دانش در کشور نیز آسیب می رساند، در حقیقت خدمت اجباری سربازی، عمر علمی و کار مردم را کوتاه می کند.

برای برخی جوانان که آمادگی لازم روانی ندارند، نگرانی و استرس ایجاد می کند و برای آن ها مشکل ساز می شود.

این بحث نیاز به زمان و تفکر بیشتر دارد:

گرچه طرفداران سربازگیری اجباری می توانند دلایلی را عنوان کنند و برخی آن را نمی توان نادیده گرفت. مهمترین این دلایل پهلوی اقتصادی سربازگیری اجباری است.

یک اردوی داوطلب بودجهٔ بزرگی نیاز دارد که افغانستان با این درآمدهای اندک و اقتصاد ضعیف، قادر به تأمین این بودجه نیست. اجباری سازی سربازی می تواند، کشور را از این مشکل نجات دهد، اما لازم است به اجباری سازی سربازی به عنوان آخرین چاره فکر کرد.

لازم است در این زمینه به راهکارها و راه حل های دیگری نیز توجه داشت. در شرایط کنونی جامعهٔ جهانی حاضر است مصارف اردوی افغانستان را بپردازد، چنانچه وزیر دفاع اعلان نموده است که اردو با همین وضعیت درست کار می کند.

در دراز مدت و پس از تأمین امنیت و آرامش، می توان روی یک ارتش و پولیس کوچکتر فکر کرد و یا برای تأمین بودجهٔ نظامی چاره هایی اندیشید. مطمئناً افغانستان می تواند در آینده در صورتی که فساد موجود پایان یابد و از ظرفیت های بالقوهٔ اقتصادی و از منابع استفادهٔ بهینه صورت گیرد، بخش مهمی از هزینهٔ نظامی خویش را تأمین کند و نیازی به اجباری سازی خدمت سربازی احساس نشود.

بحث های دیگر مانند ایفای خدمت مقدس سربازی، خدمت به وطن و شعارهای دیگر، لازم است با نگاه واقع بینانه و دور از عوام فریبی و استفاده جویی از احساسات مردم، مورد مطالعه قرار گیرد، می توان راه های بهتری را برای خدمت به وطن، مردم و دین یافت.

اگر چنانچه مردم افغانستان تصمیم بگیرند که باید فرزندان شان به صورت اجباری جلب نیروهای نظامی شوند، باید قوانین و نظامی در این زمینه بسازند و پهلوهای منفی این اجباری شدن را به حد اقل کاهش بدهند. کاهش مدت سربازی، دادن حق انتخاب محل وظیفه و بخش های اردو یا پولیس، در نظر گرفتن مشکلات اقتصادی جوانان و خانواده ها، جلوگیری از تعطیل و وقفه در تحصیل جوانان، و دیگر مسایل، باید جداً مد نظر قرار گیرد.

اجباری شدن سربازی تصمیمی است که به زندگی تمام شهروندان و تمام خانواده ها بستگی دارد. در مورد این کار بزرگ، هیچ فرد حتی کسی که ادعای ریاست و رهبری کشور را دارد، حق تصمیم گیری ندارد. این موردی است که باید تمام مردم افغانستان در تصمیم گیری روی آن شرکت داشته باشند. هر مقام و مسوولی باید هنگام بیانیه دادن متوجه باشد که مردم برده های او نیستند که هر زمانی که مزاج جناب عالی طوری دیگری بود، در مورد مسایل حیاتی آنان تصمیم بگیرد. از جانب دیگر چرا کسی که ادعای رهبری کشوری را دارد، حرفی بزند که در کوتاه مدت عملی نباشد و پشیمانی به بار آورد.

برف کوچ در سالنگ فاجعهٔ انسانی به بار آورد



بقیه از صفحهٔ اول

دولت در حالی که ادعا می کند عملیات وسیع را برای نجات مردم به راه انداخته و توانسته صد ها تن را نجات دهد، اما طبق گزارش های مؤثق، قسمت عمدهٔ عملیات نجات توسط مردم ولسوالی سالنگ و دیگر ولسوالی های ولایت پروان و هم چنان شماری از اهالی ولایات پنجشیر، کاپیسا، بغلان و کابل صورت گرفته، آن ها بر اساس احساسات اسلامی و انسانی شان به محل حادثه شتافتند و مردم را نجادت دادند، اما مسؤلین با ایستادن در برابر دور بین های رسانه های تصویری، تلاش کردند نشان دهند که همه کار را آن هاانجام دادند.

تلفات گسترده در سالنگ یکبار دیگر نشان داد که ارگان های مسؤل دولت توجهٔ لازم به حیات مردم ندارند. با این استدلال که طوفان بصورت ناگهانی سالنگ را در هم کوبیده است و مسئولین امکانات و فرصت چارهٔ اندیشی را نداشتند، نشان می دهد که حکومت این موضوع را بهانه قرار داده می خواهد مسئولیت این فاجعهٔ ملی را نپذیرد، و آیا آن را بدوش قربانیان بیندازد. اگر این بهانه جوی شماری اندکی از مردم ساده لوح را قانع سازد، اما اکثریت مردم می دانند که با توجه به امکاناتی که امروز هست، این طوفان به هیچ وجه غیر قابل پیش بینی و غیر قابل جلوگری نبوده است.

مراجع ذیربط باید این را پیش بینی می کردند و برای جلوگیری از این فاجعه تصمیم می گرفتند، کوچکترین اقدامی که آنها باید می کردند، این بود که راه را مسدود می نمودند و نمی گذاشتند مردم به محل حادثه نزدیک شوند.

عکس العمل برخی از مسئولین دولتی در برابر این فاجعه، احمقانه و غیر مسؤلانه بود، عدهٔ از آنها این فاجعه را یک حادثه معمولی و عادی وا نمود کرده و تلفات آن را نا چیز خواندند و شماری دگر تقاضا کردند مواد خوراکه و یا لباس در اختیار آن ها بگذارند. مطمئنا آن ها قصد داشتند این مواد را اگر بدست بیاورند دو باره در بازار ها عرضه کنند و پول بیشتری به جیب بزنند. شماری از شرکت های خصوصی و تاجرانی که برخی آن ادعا می کنند موسسات خیریه می باشند، بر سر جنازه های مردم هم، فرصت تبلیغ های تجارتی را از دست ندادند و با دادن چند کمپل مواد تبلیغاتی مهمی تهیه کردند، اکنون آن چیزی که لازم است بیرون آوردن مردم از زیر برف و یخ است.

در حالی که این فاجعه به وقوع پیوسته و صد ها خانواده را عزا دار و متضرر ساخته است، دولت باید بصورت جدی اقدام به کمک افراد و خانواده های آسیب دیده نماید، باید امکان تداوی و معالجه آسیب دید گان را مساعد سازد و آن ها را بصورت رایگان تداوی کند. همچنان باید با خانواده ها و باز ماندگان شهدا که اکثر آنان نان آوران خویش را از دست دادند، مساعدت مناسب مالی انجام دهد.

در پهلوی این باید، دولت تحقیقات دقیقی را پیرامون غفلت مسئولین جهت پیش گیری این فاجعه روی دست بگیرد و اگر چنانچه ثابت شود، در نتیجهٔ سهل انگاری و غفلت مسئولین چنین مصیبتی به میان آمده است باید غفلت کنندگان شدیداً مجازات گردند.

لازم است ارگان های مسؤل دولت به خود بیایند و در آینده به جان و مال شهروندان توجه نمایند تا از وقوع چنین حوادثی جلو گیری گردد.

د سلواغې شپږ ويشتمه د ښکيلاکګرو لپاره يو ګټور کتاب

وتونکی پوځي او جنرال يې په خپلو پښو کښولو سره د سلواغې شپږويشتمه ورځ د ښکيلاکګرو لپاره د عبرت اخستلو لپاره يو پرانستی کتاب پرېږدي.

د غوبې د اومې نيټې د کودتا په نتيجه کې چې زموږ هيواد له کوم ناورين او هر اړخيزی ويجاړۍ سره مخ شو، هغه له هيچا پټ نه وو. او د سرې جګړې هغه لوري چې د شوروي له ماتې څخه يې خوند واخست په اخلاقی توګه پدې مکلف وو چې د افغانانو د هيواد د بيا رغونې او هر اړخيزي آبادۍ لپاره د مجاهدينو له دولت سره مرسته وکړي څو وکولای شي خپل هيواد په فزيکي او معنوي توګه آباد کړي. خو د ګاونډيانو د ناپاکو ارادو ښکار هيواد د فتحې خوښي او وياړ مو د کورنيو جګړو په وير او ماتم بدل شو او د پرديو په لمسون پيل شوو جګړو افغانستان نور هم په کنډ واله بدل کړ. مګر هغه وخت بيا د نړيوالو پام دغه هيواد ته راوګرځيده چې د افغانانو تولې شتمنۍ تالاترغۍ شوې وې.

د طالبانو د رژيم د نسکورولو لپاره چې افغانان او نړيوال ټول ترې په تنګ راغلي وو. امريکا او د هغې لويديځ پلويان زموږ خاورې ته راغلل او د افغانانو د خاورې د بيا رغونې او هر اړخيزی آبادۍ نغمې يې خان سره راوړلې: افغانان چې له جګړو نور په تنګ راغلې وو، د هغوی دغه مداخله يې د پخوانی شوروی اتحاد د مداخلې په څېر ونه ګڼله او ورته [illegible] شنه کړه څو يې د وران او ويجاړ هيواد د هر اړخيزی آبادۍ لپاره نړيوال مرستی ته راودانګي، خو د بُن د توافقاتو له مخې چې کوم پراوونه پدې دوران کې ترسره شوه او د کرزي دولت او بهرنيانو کومې پاليسۍ پر مخ بوتللې نو له هغو څخه له يوې ورځې څخه بلې ته دا جوته شوه چې نړيوال د افغانستان د آبادۍ پر ځای خپل اهداف مقدم ګڼي او د تروريزم(!) پر خلاف روانه جګړه يې د افغانانو د مختلفو پرګنو له موجوده دولت څخه د ناخوښ ګرځولو او فاصلې نيولو لپاره وکاروله او د دوی کور په کور تالاشيو او ړندو بمبار يو زموږ د هيواد په مختلفو برخو کې ولسونه د خوښيو په مراسمو کې هم د ويرونو په تغرکينبنول او ولسي قهر د دولت د مخالفينو په ګټه تمام شو او لکه چې تير کال په کابل کې د روسي فدراسيون استازی "ضمير کابلوف" په خپله يوه بيانيه کې ويلي وو. دوی هم د شورويانو له غير معقولو کړنو او عاقبت نه انديشانه پالېسو له پايلې څخه عبرت وانه خستلو او هغه ناکامې تجربې يې تکرار کړې چې پخواني شوروي اتحاد يې د ماتې سره مخ کړی وو. او پرځای د دې چې د هيواد د هر اړخيزی بيا رغونې او امنيتي ځواکونو د غښتلي کولو او پوره کولو لپاره کار وکړي، څو افغانان د پرديو او ګاونډيانو له ګواښ څخه بچ کړي هغه څه يې وکړل چې دولت يې له ولس څخه نور هم لېرې کړ. دا په داسې حال کې ده چې د بُن له پريکړې وروسته دا دی نه کلونه پوره کېدونکی دي او په هيواد کې د بهرنيو ځواکونو موده هم لسو کلونو ته ورنږدې کېدونکې ده خو د افغانستان زړه (کابل) هم د مخالفينو له ګواښونو او بريدونو څخه خوندی ندي او داسې بريښي چې د سلواغې له شپږويشتمې څخه لااوس هم عبرت نه اخستل کيږي.

په داسې حال کې چې د پرمختللې نړۍ انساني عقل او هوښيارتيا ايجابوي چې بايد له ماضي څخه عبرت واخيستل شي او خپلې ګټې او عزت د نورو له عزت سره يو ځای او يا په هغو کې ولټول شي: ځکه د دغه هيواد جغرافيايي موقعيت او طولاني سياسي تاريخ د دې ګواهي ورکوي چې افغانان حوصله لري. ملګرتيا هم کوي خو د خپل هويت په بيه نه. بلکې د متقابل احترام او شريکو ګټو په بنياد. نو هر هغه څوک چې غواړي د افغانانو سره تعامل ولري بايد د دغه هيواد تاريخي واقعيتونه او پېښې په نظر کې ولري او د حال او مستقبل هر قدم د ماضي د کتاب په لوستلو کې اوچت کړي.

د لوړو زده کړو د وزارت نوې استراتيژي...

د لوړو زده کړو د ادارو د پرښت له کيفيت پرته غواړي او په دې فکر دي چې ګويا د محصلينو د شمېر د پروالی يا د لوړو زده کړو د ادارو د پروالی د لوړو زده کړو معيار لوړولای شي او يا د استادانو تحصيلی سويه لوړولای شي. خو يو يې هم په دې فکر کې ندی چې ترڅو به موږ د ماستری او دکتورا د درجو لاسته راوړلو لپاره د هېوادونو لپاره بهرته وليږو؟ آيا دا ناممکنه ده چې په خپل کور کې د ماستری او دکتورا درجو زده کړې برابرې کړو؟ د دې پرځای چې لس يا سل تنه محصلين او يا علمی کدرونه بهرته استوو ولې له هېوادونو څخه د سلګونو محصلينو د ورليږلو پرځای لس، شل تنه برجسته او لايق دکتوران نه غواړو چې راته په خپلو پوهنتونو کې د لسو پرځای سل او د سلو پرځای په زرګونو ليسانسه وروزي او په خپل کور کې له ليسانس څخه پورته زده کړې برابری کړو او هغه تشه ډکه کړو چې له مودو راهيسې يې لرو؛ ځکه دا مهال زموږ په ټول هېواد کې په پښتو او دري ژبو کې له ماستری پرته نور په هيڅ علم کې د ماستری او دکتورا درجو زده کړې نشته.

زما هغه خبره ډېره ښه ياد شي چې د ولسمشر کرزي سره د افغانستان د علومو اکاډمی د يو وفد په ليدنه کې د هغه يو مشاور په وياړ سره وويل چې: موږ صيب د ماستری پروګرام پيل کړی دی او ولسمشر کرزي ورڅخه پوښتنه وکړه چې په کومو برخو (علومو) کې؟ د مشاور صيب ځواب دا وو چې په پښتو او دري کې. خو کرزي ورته وويل چې په پښتو او دري کې خو زه هم ماستری ورکولی شم. دا ووايـاست چې د علومو په برخه کې مو څه کړيدي؟ دا د ولسمشر کرزي ښه نېوکه او هڅونه وه خو پوښتنه دا ده چې کرزی صاحب او د هغه وزير به د اتو کلونو واکمنۍ وروسته ښايې په دريمه دوره کې په هېواد کې د ماستری او دکتورا د زده کړو زمينه برابروي: چې په دې پنځه کلنه استراتيژۍ کې هم نه په سترګو کيږي او وزير صاحب يې هم د لوړو زده کړو د معيار ښه کېدل د کميت په لوړولو کېويني، نه د کيفيت په لوړولو کې!! او د ترکيې هېواد استازي يې پام دې ته راګرځوي چې د زده کړو معيار بايد ښه کړای شي او په دې لړ کې بايد اصلاحات رامينځته شي.

خو بدمرغي دا ده چې کرزي د افغانستان په دېرش مليوني هېواد کې يوازې هماغه څېرې ويني چې د ده سره يې د واک په ګدۍ پنجې ښخې کړي او هغوې ورته مشکل کشايان ښکاري، کله يې يو وزارت ته وړاندې کوي او کله بل ته، او چې کله د ولس د استازو د باور رايه لاس ته رانه وړای شي نو بيا ورته د سرپرست او مشاور لقب ورکړي. تر اوسه د کرزي په کابينه کې داسې څېرې نه راپيدا کيږي چې د هېواد اړتياوې درک کړي او دهغو په رڼا کې استراتيژۍ جوړې کړي او نړيوالو ته پرې قناعت ورکړي، که چېرې يوازې په استراتيژيو او هغه په ناکامو استراتيژيو جوړولو هېواد د رغونې او پرمختګ په لورې تللای نو اوس به افغانستان له هرچا مخکې وای او افغانستان به اوس د استراتيژيو قبرستان نه وای چې کمپيوترونه او دفترونه يې په استراتيژيو ډک دي خو يوه هم نه په ځانته کاميابه شوه او نه د بلې استراتيژۍ يو امتداد ثابته شوه. که چېرې دغو څېرو دا هېواد جوړولای شوای نو نن به کم تر کمه په ټول هېواد کې د ماستری د زده کړو اداري خو موجودې وای!!

هفته نامهٔ

وآنان که در راه ما با جان ومال جهادکردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است

قرآن کریم

مجاهد

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

● مجاهد می تواند مطالب را ویرایش کند.

● مطالب آمده مسترد نمی گردد.

● آرا واندیشه های مقالات غیر از سرمقاله لزوماً مبین آرا ومواضع جمعیت نیست.

شعار ما

رضای خداوند(ج) هدف ما

حضرت محمد(ص) رهبر ما

قرآن قانون ما

جهاد راه ما

شهادت در راه خدا از عالی ترین آرزوهای ماست

دور ششم – سال نهم – شمارهٔچهل و شش ۲٤ دلو- ۱۳۸۸ – ۲۸ صفرالمظفر ۱٤۳۱ 13 February 2010

طالبان پیشنهاد مصالحه حکومت را رد کردند



طالبان دعوت حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان، جهت گذاشتن سلاح واشتراک در سیاست را رد کردند. در همین حال کشور انگلستان یک بار دیگر حمایت خویش را از طرح سیاست مصالحه کرزی اعلان نموده، تأکید کرده است که کشورش طرحی برای تسلیم شدن بدون قید وشرط طالبان ندارد، اما طالبان در یک اعلامیه که به زبان انگلیسی در سایت طالبان نشر شده گفته اند، حکومت افغانستان وکشورهای درگیر در جنگ همواره خواسته اند با عنوان کردن مصالحه مردم را گمراه کنند و برای جنگ آماده گی بگیرند.

سخنگویان حکومت افغانستان بار دیگر از طالبان خواسته اند سلاحهایشان را بر زمین بگذارند وبه یک راه حل سیاسی تن در دهند. اعلان مصالحه با طالبان از سوی رئیس جمهور افغانستان در کنفرانس لندن مطرح گردید و مورد تأیید متحدین غربی وی قرار گرفت.

در اعلامیه طالبان ذکر شده است که شرطهای کرزی برای مصالحه باعث افزایش جنگ می شودوبرای برقراری صلح هیچ کمکی نمی کند، آنها طرح مصالحهٔ حکومت را به مفهوم دعوت طالبان برای تسلیم شدن بی نتیجه توصیف نموده، گفتند کرزی از جنگجویان آنها می خواهد که سلاحشان رابر زمین بگذارند واز خشونت دست بکشند که این کار نمی تواند به مفهوم مصالحه باشد.

همچنان طالبان پشتیبانی غربی ها از طرح کرزی را تکذیب نموده، گفته اند در حالی که غربی ها به آوردن صلح تمایل نشان می دهند اما برای یک حمله بر ولایت هلمند آماده گی می گیرند.

نیروهای انگلستان و امریکا اعلان نمودند، مرحله مقدماتی عملیات در ولایت هلمندن برای پاک سازی آن ولایت از جنگجویان طالب به راه انداخته اند.

در اعلامیه طالبان اشاره شده است این گروه زمانی پیشنهاد مذاکره را خواهند پذیرفت که حکومت افغانستان برای تحقق هدف آنها که تأسیس یک حکومت اسلامی می باشد اقدام نماید.

در همین راستا وزیر دفاع انگلستان بوب اینسو روز شنبه تأکید نمود که نیروهای غربی طرحی برای تسلیم شدن بدون قید وشرط طالبان ندارند.

وی گفت فرصت های زیادی برای تشویق طالبان برای مذاکره وجود دارد، انگلستان ومتحدینش می خواهند افغانستان را در از میان برداشتن شورش کمک نمایند.

اینسو در حاشیه کنفرانس امنیتی میونخ گفته است، این مذاکره با فراهم نمودن فرصت بازگشت به آن عده از طالبانی طرح شده است که حاضر اند سلاحهایشان را بر زمین بگذارند و قانون اساسی افغانستان را بپذیرند، وی تأکید نمود، تعهدات اخیر غربی ها جهت ارسال قوا وکمک های بیشتر برای افغانستان نشان دهندهٔ آن است که ناتو تا زمان واگذاری مسؤولیت امنیتی به نیروهای داخلی در افغانستان خواهند ماند.

د لوړو زده کړو د وزارت نوې استراتيژي او د هېواد اړتياوې

شفیق



د تېري یکشنبې په ورځ د سلواغې په اتلسمه د لوړو زده کړو د وزارت سرپرست محمد سرور دانش په یوه غونډه کې .چې د ګڼو مرستندویه هېوادونو استازي ورته هم بلل شوي وو- د راتلونکو پنځو کلونو لپاره نوې استراتيژي اعلان کړه او د دغې استراتیژۍ د تطبیق لپاره یې له نړیوالو څخه پنځه سوه څلور شپېته ملیون ډالره مرسته وغوښته.

په اعلان شوې استراتیژۍ باندې. د نړدې څلوېښتو هېوادونو له وربلل شوو استازو او یو شمېر نړیوالو مؤسسو د علمي کدرونو له مینځه هم. ځینو خپل نظرونه او تحلیلونه واورول او دغه استراتيژي یې ګټوره وبلله: چې په دې لړ کې د ترکيې هېواد استازي ویلي. زما په فکر د لوړو زده کړو د معیاري کولو او د زده کړې د اصلاحاتو مسأله ډېره مهمه ده. خو هغه څه چې د دغه وزارت د سرپرست په وینا په دې استراتیژۍ کې مهم تکي په ګوته شویدي، هغه تر (۱۳۹۳)ش کال پورې د زده کوونکو شمېره له دوه شپېتو زرو څخه یولک او پنځلس زروته لوړولو او هرو پنځه ویشت محصلینو په سر د یو استاد برابرولو په نیت د نوو استادانو د جذبولو او د پوهنتونو له برحالو استادانو څخه د ماستري او دکتورا اخستلو لپاره بهره ته د استولو تکي دي: چې د نوموړي دغه څرګندونې هم د ولسمشر کرزي هغو انقلابي پالیسېوته ورته دي چې د هر یو ولایت څخه د پوهنتون جوړیدلو غوښتني ته یې (پرته له دې چې په هېواد کې د علمي کدرونو د شتون اندازه او شمېر په پام کې ونیسي) به مثبت ځواب ورکولو سره د نوي پوهنتون پرانستلو لپاره احکام ورکول چې په نتیجه کې یې اوس په اکثرو ولایتونو کې پوهنتونونه شته خو له مطلوب علمي کدر څخه لاړاوسه برخمن ندي یا په بل عبارت ولسمشر کرزي او د وزارت سرپرست یې (دواړه) **پاتې پر۷مخ**

امنیت بشری چیست؟

ترجمه از: مهدی

هدف امنیت ملی دفاع از کشور در مقابل تهدیدهای خارجی می باشد. اما برخلاف، امنیت بشری حمایت افراد را هدف قرار می دهد.

دولت های دارایی امنیت ملی، لزوماً به مفهوم ملت های برخوردار از امنیت نیست. دفاع از شهروندان در برابر حملات و تجاوزات خارجی، یکی از مسایل مهم برای امنیت فردی می باشد، اما این امنیت شرط کافی برای تأمین امنیت کامل افراد نیست.

در جریان قرن گذشته، مردمی که توسط حکومت های خودشان کشته شده اند، به مراتب بیشتر از کسانی هستندکه توسط نیروهای خارجی کشته شدند.

اصطلاح عدم امنیت بشری، در حال حاضر بصورت عموم برای توصیف مجموعهٔ از تهدیدهای پیچیده و به هم پیوستهٔ مانند جنگ خارجی، جنگ داخلی و بیجاشدن جمعیت و نسل کشی بکار می رود. مفهوم حد اقلی امنیت بشری، امنیت در برابر خشونت و امنیت از ترس خشونت می باشد.

لازم است امنیت ملی وامنیت فردی به صورت متوازن تقویت شوند. امنیت بشری می تواند توسط دولت های ضعیفی که در آن جنگ سالاران و جنگجویان غیرمسؤول دارای نفوذ می باشند ودولت های اقتدارگرا که دست به اقدام های نادرست مانند شکنجه واعدام می زنند، مورد تهدید قرار گیرد .

کاربران اصطلاح امنیت بشری، باور دارند هدف اصلی این اصطلاح دفاع از فرد است. اما در زمینهٔ تهدیداتی که لازم است فرد در برابر آن مورد حمایت قرار گیرد نظریات متفاوتی وجود دارد.

"توسعهٔ" نظریهٔ امنیت بشری برای نخستین بار، توسط برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل در گزارش توسعهٔ انسانی سال ۱۹۹۴ مطرح گردید، در این گزارش دو اصل عمده برای امنیت بشری عنوان شده است که عبارت از رهایی از نیازمندی ورهایی از ترس می باشد.

نظریهٔ توسعهٔ امنیت بشری مواردی چون امنیت غذایی، سرپناه مناسب و امنیت از فقر و در مواردی امنیت کرامت انسانی را شامل می شود.

طرفداران این نظریه، استدلال دارند، انسان های که در نتیجه گرسنگی، بیماری وآفت های طبیعی به قتل می رسند به مراتب بیشتر از کسانی اند که بر اثر جنگ و حملات تروریستی جان خود را از دست می دهند.

کاربست مفهوم "محدود" امنیت بشری تنها موضوع امنیت از خشونت را مورد بحث قرار می دهد، این نظریه موضوعات چون جنایات وخشونت سیاسی را شامل می شود که فرق گذاشتن بین این دو همیشه آسان نیست.

آیا می توان میان گروه های جنایت کار که برای ترویج مواد مخدر کار می کنند و از این محصول با سلاح دفاع می کنند و شورشیانی که به تولید مخدرات می پردازند. تابودجه فعالیت های شورشی خویش را تأمین نمایند، تفاوتی مشاهده کرد؟

آیا تفاوت عملی میان یک جنگجوی غیر مسئول که دست به تجاوز جنسی می زند و یک نظامی که به این جنایت دست می زند وجود دارد؟

هردو رویکرد در مورد امنیت بشری، بر امنیت فردی تکیه دارد و اختلاف اساسی در میان آنها دیده نمی شود.اما مفهوم توسعه یافته امنیت، مواردی بیشتر حتی فقر و نسل کشی را نیز در برمی گیرد.

منبع: 'human security project'